

# مطالبات شهید مزاری در ترازوی معیارهای حقوق بشری



مختار حسین حیدری  
پژوهشگر و استاد دانشگاه

در دنیای امروز، گفتمان حقوق بشر با هدف حمایت از افراد انسانی و احترام به شأن و کرامت آنها، از ارکان اصلی اندیشه‌ای شده که مشروعیت قدرت در جوامع مختلف را وابسته به رعایت حقوق افراد انسانی می‌داند. بر اساس این گفتمان، هر انسانی دارای حقوق خاصی است که از سرشت انسانی او و نه حکومت و قوانین حکومتی ناشی می‌شود و مشروعیت خود حکومت، مبتنی بر احترامی است که به این مجموعه حقوق می‌نهد. در دوران پس از طالبان، ارزش‌های حقوق بشری و دموکراتیک به معیار پذیرفته‌شده برای شهروندان افغانستان به‌خصوص قشر فرهیخته و تحصیل‌کرده تبدیل شده است. به همین دلیل هم‌زمان با بیست و سومین سالگرد فرجام خونین شهید مزاری و حزب وحدت در کابل، تلاش می‌شود مطالبات این جریان در ترازوی دو هنجار اساسی حقوق بشری یعنی اصل برابری و حق تعیین سرنوشت مورد ارزیابی قرار گیرد.

**الف. اصل برابری:** اندیشه حقوق بشر بر این فرض استوار است که همه انسان‌ها، خصوصیات اساسی مشترک دارند و در نتیجه آنان را باید به دیده

واقعیت‌های تاریخی به‌خصوص در عصر حاضر که ابزارها و امکانات ارتباطی به‌صورت گسترده در دسترس همه قرار گرفته، قابل حذف و کتمان نیست و لذا نباید برای حذف بخشی از تاریخ که نمایانگر واقعیت‌های تلخ و دردآور یک ملت است، تلاش ناکام به خرج داد. در عین حال پذیرش این حقیقت به‌هیچ وجه به‌معنای غرق شدن در حوادث گذشته نیست، بلکه تلاش برای بازخوانی واقع‌بینانه حوادث گذشته و ارزیابی منصفانه آن در پرتو سنجه‌های ارزشی پذیرفته‌شده امروزی، تنها راهکار ایجاد شرایط زندگی مسالمت‌آمیز در حال حاضر و ارائه چشم‌انداز روشن برای آینده است. جنگ داخلی بعد از پیروزی مجاهدین به‌خصوص درگیری‌های خونین و ویرانگر کابل در دهه ۷۰، بخشی از واقعیت‌های تلخ تاریخ معاصر افغانستان است که باید بی‌طرفانه و منصفانه مورد سنجش و ارزیابی قرار گیرد. بدون شک کارنامه شهید مزاری و حزب وحدت به‌عنوان یکی از گروه‌های اصلی که در مقابل دولت وقت قرار گرفته و بخشی از نیروهای درگیر را تشکیل می‌داد، نیز نمی‌تواند خارج از قلمرو قضاوت نسل امروز و فردا باشد.

“

اندیشه حقوق بشر بر این فرض استوار است که همه انسان‌ها، خصوصیات اساسی مشترک دارند و در نتیجه آنان را باید به دیده اعضای نژاد انسانی و نه اعضای گروه خاص نگریست.

”

اعضای نژاد انسانی و نه اعضای گروه خاص نگرست. شناسایی این خصوصیات مشترک، به اصل برابری منتهی می‌شود و مستلزم آن است که در مقابل همه اشخاص با احترام برابر رفتار شود. در نتیجه بهره‌مندی از تمام حقوق انسانی بر مبنای برابر، حق همه افراد انسانی بوده و دولت حاکم تعهد دارد که زمینه بهره‌مندی از آن را برای همه شهروندان فراهم سازد. بر اساس این معیار حقوق بشری، حکومت و قانونی که نگاهی برابری طلبانه به شهروندان خود داشته باشد، از مشروعیت بیشتر برخوردار است، اما حکومتی که مدافع تبعیض و نابرابری میان شهروندان تحت قلمرو خود باشد، از مشروعیت کمتری بهره‌مند خواهد بود.

**ب. اصل تعیین سرنوشت: اصل تعیین سرنوشت از اصول شناخته‌شده حقوق بین‌الملل معاصر است، و این اصل اکنون به‌مثابه عنصر اساسی مشروعیت تلقی می‌شود. با تصویب دو کنوانسیون بین‌المللی حقوق بشر در سال ۱۹۶۶ که در ماده اول هر دو کنوانسیون بیان شده است: «همه انسان‌ها اختیار تعیین سرنوشت خویش را دارا هستند و بنابراین مختارند نظام سیاسی مورد نظر خویش را معین نموده و به انتخاب آزادانه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی همت گمارند.» اصل تعیین سرنوشت به حق بشری تعیین سرنوشت ارتقا یافت و بر مبنای آن همه ملت‌ها می‌توانند مسیر توسعه اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را آزادانه دنبال نمایند.**

حق تعیین سرنوشت به این معنا است که هر اجتماع انسانی که خود را به‌صورت یک مجموعه شناسایی کرده و دارای درجاتی از خودآگاهی جمعی است، حق دارد مورد شناسایی قرار گیرد، آینده‌اش را خودش انتخاب کند و خواست سیاسی‌اش را در چارچوب

دولتی که در آن زندگی می‌کند به روش دموکراتیک بیان نماید. حق تعیین سرنوشت مفهومی گسترده‌ای داشته و دارای دو بُعد خارجی و داخلی است. از نظر تاریخی، بُعد خارجی تعیین سرنوشت سابقه بیشتری دارد، اما اکنون بعد داخلی تعیین سرنوشت از اهمیت بیشتری برخوردار شده است و حق تعیین سرنوشت داخلی فراتر از یک امر تئوریک تلقی شده و حق مشارکت مردم در یک حکومت دموکراتیک به همراه حق اقلیت‌ها برای رعایت حقوق دست جمعی‌شان را به‌عنوان ابعاد اصلی حق تعیین سرنوشت داخلی قلمداد می‌شود.

به عبارت دیگر، حق تعیین سرنوشت خارجی نوع تنظیم روابط جامعه با بقیه دولت‌های جهان است، در حالی که حق تعیین سرنوشت داخلی به شکل دموکراتیک حکومت اشاره دارد که با مشارکت هر چه گسترده‌تر مردم حاصل می‌شود و نتیجه آن قاعده‌مندی روابط میان حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان است. بدین ترتیب بُعد داخلی اصل تعیین سرنوشت، با ماده ۲۵ کنوانسیون بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی که حق مشارکت مردم را در حکومت و تعیین محتوا و مضمون سیاست‌ها شناسایی کرده، در ارتباط تنگاتنگ قرار دارد. حق تعیین سرنوشت داخلی به‌عنوان بُعد بحث‌برانگیز حق تعیین سرنوشت، عبارت است از حق خودمختاری مقتدرانه یعنی حق مردم برای انتخاب واقعی و آزادانه رژیم سیاسی و اقتصادی خود که حقی است فراتر از انتخاب میان آنچه صرفاً از طرف جناح حاکم پیشنهاد می‌شود. بنابراین وقتی گفته می‌شود مردم یک کشور و گروه‌های اقلیت ساکن در آن، از حق تعیین سرنوشت برخوردارند، به این معناست که اولاً کل مردم در یک دولت مستقل از حق داشتن یک

۶۶

حق تعیین سرنوشت به این معنا است که هر اجتماع انسانی که خود را به‌صورت یک مجموعه شناسایی کرده و دارای درجاتی از خودآگاهی جمعی است، حق دارد مورد شناسایی قرار گیرد، آینده‌اش را خودش انتخاب کند و خواست سیاسی‌اش را در چارچوب دولتی که در آن زندگی می‌کند به روش دموکراتیک بیان نماید.

۹۹

حکومت دموکراتیک مبتنی بر سیستم نمایندگی برخوردارند، ثانیاً گروه‌های اقلیت ساکن در این کشور حق دارند هویت خود را حفظ کنند. به‌عنوان جمع‌بندی می‌توان گفت: حق تعیین سرنوشت داخلی بر مبنای دو عنصر «هویت» و «دموکراسی» استوار است و همه مردم و گروه‌های مردمی، حق دارند که هویت‌شان شناسایی شود و در بیان خواست سیاسی‌شان در دولت آزاد باشند.

اکنون با توجه به واقعیت‌های تاریخی و سخنان و اسناد بجا مانده از رهبران درگیر در دهه ۷۰، می‌توان موضع‌گیری‌ها را ارزیابی کرد. در این‌که حاکمان افغانستان همواره رویکرد استبدادی و انحصارگرا داشته که در اشکال متفاوت اعمال می‌شده است، شکی نیست، اما بعد از تجاوز شوروی به افغانستان و مشارکت همه گروه‌های قومی در جهاد و مقاومت در برابر شوروی و حکومت مورد حمایتش، فرصت بنیان‌گذاری یک نظام سیاسی متفاوت فراهم شد. با این حال، بعد از پیروزی مجاهدین و در زمان تصمیم‌گیری در مورد نظام سیاسی آینده، یک‌بار دیگر رویکرد حذفی و انحصارگرایانه در دستور کار برخی از رهبران جهادی قرار گرفت. سخنان به یاد مانده از رهبران جهادی مستقر در پیشاور که با تعبیرات توهین‌آمیز به توجیه نادیده گرفتن برخی از جمعیت‌های اصلی افغانستان در نظام سیاسی آینده پرداخته‌اند و متن قانون اساسی حکومت مجاهدین،<sup>۱۳۹۴</sup> مهم‌ترین نشانه‌های رویکرد حذف محور رهبران حاکم جهادی است. در چنین فضایی شهید مزاری و حزب وحدت در مقابل دولت مستقر در کابل درگیر جنگ داخلی شدند. مرور سخنان بجا مانده از شهید مزاری، نشانگر تأکید او بر مفاهیم برابری و مشارکت همه اقوام در

ساختار حکومت است. تأکید بر این‌که «مسأله افغانستان وقتی حل می‌شود که مردم و احزاب همدیگر را تحمل بکند و چه از نگاه اقوام چه از نگاه احزاب، چه از نگاه مذاهب، درصدد حذف یکدیگر نباشند»، «روش حزب وحدت این است که برای همه حق مساوی طبق نفوس‌شان می‌خواهد»، «ریشه اصلی تمام فاجعه‌ها در کشور، انحصارطلبی و نادیده گرفتن حقوق دیگران است» و «هدف ما تشکیل یک حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت اجتماعی در افغانستان است.» از مهم‌ترین سخنان بجا مانده از شهید مزاری بوده که بیانگر اصلی‌ترین مطالبات او و دلایل توجیه‌کننده مخالفت و درگیری‌اش با دولت وقت است.

دولت مجاهدین به رهبری برهان‌الدین ربانی هم از نظر معیار برابری و هم از نظر معیار تعیین سرنوشت، نمی‌تواند حکومت شایسته و مشروع تلقی شود. بنابراین مخالفت گروه‌های دیگر را با دولتی که با معیارهای حقوقی بشری مشروعیت کافی ندارد، نمی‌توان شرارت و بغاوت تلقی کرد. از نظر رعایت حق تعیین سرنوشت، در حکومت مجاهدین عده‌ای از رهبران می‌خواستند در قالب تصمیمات شورای اهل حل و عقد اراده خود را بر دیگران تحمیل کنند و ضمن اینکه مکانیسمی برای مراجعه به آرای مردمی و نمایندگان واقعی مردم تعبیه نشده بود، بخش بزرگی از جمعیت افغانستان اصلاً نماینده نداشتند. از نظر برابری نیز چنانکه در قانون اساسی ناکام دولت مجاهدین منعکس شده است، رویکرد شدیداً تبعیض‌آمیز در این دولت وجود داشته است. در خصوص این قانون اساسی که در ده فصل و ۱۱۴ ماده با عنوان «اصول اساسی دولت اسلامی

۶۶

واقعیت این است که رویکرد حذفی و انحصارگرای حکومت مجاهدین که در قانون اساسی آن به تصویر کشیده است و عدم احترام این حکومت به حق تعیین سرنوشت دیگر گروه‌های قومی و مذهبی، زمینه‌ساز درگیری‌های ویرانگر دهه ۷۰ شمسی شد. جالب این‌که تقریباً چند سال بعد از پایان جنگ کابل، در یک سند بین‌المللی نیز به ارتباط میان عدم رعایت حق تعیین سرنوشت و وقوع جنگ و منازعات اشاره می‌شود.

۶۹

افغانستان» در خزان ۱۳۷۲ تدوین شده بود، دو نکته مهم قابل ذکر است:

اول اینکه این قانون یکی از جنجالی‌ترین قوانین اساسی افغانستان است، به دلیل اینکه در جریان تدوین و تصویب آن، با مخالفت‌های جدی گروه‌های جهادی مواجه بود. حتی حزب وحدت هم‌زمان قانون اساسی دیگری را به نام «قانون اساسی جمهوری فدرال اسلامی افغانستان» پیشنهاد داده بود. قانون اساسی ربانی به دلیل هرج و مرج حاکم بر افغانستان و عدم مشروعیت و مقبولیت دولت ربانی، هیچ‌گاه مقبولیت ملی پیدا نکرد.

نکته دوم این‌که، در میان هشت قانون اساسی افغانستان، از جهت برابری قانون اساسی دولت مجاهدین یکی از عقب مانده‌ترین قوانین اساسی بوده است. به عنوان مثال، در این قانون هیچ اشاره به آزادی دینی غیرمسلمانان نشده است، برای کسب مقام ریاست جمهوری و صدراعظمی، مرد بودن و حنفی بودن از جمله شرایط ضروری اعلام و از این طریق تبعیض جنسیتی و مذهبی در متن قانون گنجانده شده است.

شهید مزاری و حزب وحدت در هر دو مورد رویکرد متفاوت نسبت به رویکرد دولت داشت؛ تأکید بر اصل تعیین سرنوشت و مشارکت همه اقوام، مذاهب و احزاب در تعیین نظام سیاسی و حاکمان، یکی از محورهای اختلاف او با دولت وقت بود. ضمن اینکه او همواره رویکرد تبعیض‌آمیز رهبران جهادی دیگر را مورد انتقاد قرار می‌داد. در این راستا، برخی از رهبران جهادی که زنان را دارای حق رأی نمی‌دانستند، بارها مورد اعتراض شهید مزاری قرار گرفته است. به دلیل همین فکر برابری طلبانه او بود که در شورای مرکزی این حزب، تعداد ۱۲ نفر از زنان باسواد عضویت داشته و یکی از کمیته‌های آن مخصوص زنان بوده است. شهید مزاری از معدود رهبران جهادی بود که دیدگاه برابری طلبانه‌تر از جمله در مورد زنان داشت و در این مورد بیان داشته است: «زنان از کلیه حقوق انسانی برخوردار هستند و می‌توانند در همه عرصه‌های حیات اجتماعی سیاسی کشور فعال باشند، انتخاب شوند و انتخاب کنند.»

بنابراین در ارزیابی جنگ‌های داخلی که در دهه هفتاد صورت گرفته است، نوع قضاوت ما در مورد کسانی که در مقابل دولت وقت جنگیدند، بستگی به مشروعیت دولت وقت دارد. در گفتمان حقوق بشر، مشروعیت هر نظام سیاسی وابسته به پذیرش و رعایت حقوق بشر است که از جمله مهم‌ترین هنجارهای آن برابری شهروندان، حق

تعیین سرنوشت و مشارکت فعالانه همه شهروندان در تعیین نظام سیاسی است. جنگ مسلحانه در برابر دولتی که با این معیارها، مشروعیت دارد، نادرست بوده و شرارت و بغاوت به حساب می‌آید، اما مقاومتی را که در برابر حکومت مدافع تبعیض و حامی رویکرد حذفی و انحصارگرایانه صورت می‌گیرد، می‌تواند تلاش برای تعیین سرنوشت و زمینه‌سازی برای حق خواهی تلقی شود.

واقعیت این است که رویکرد حذفی و انحصارگرایی حکومت مجاهدین که در قانون اساسی آن به تصویر کشیده است و عدم احترام این حکومت به حق تعیین سرنوشت دیگر گروه‌های قومی و مذهبی، زمینه‌ساز درگیری‌های ویرانگر دهه ۷۰ شمسی شد. جالب این‌که تقریباً چند سال بعد از پایان جنگ کابل، در یک سند بین‌المللی نیز به ارتباط میان عدم رعایت حق تعیین سرنوشت و وقوع جنگ و منازعات اشاره می‌شود. در سال ۱۹۹۸ در کنفرانس یونسکو با عنوان «اجرای حق تعیین سرنوشت به عنوان ابزاری برای جلوگیری از درگیری‌ها» بر این نکته تأکید شد که انکار و نادیده گرفتن حق تعیین سرنوشت داخلی، علت عمده جنبش‌های آزادی‌بخش و مقاومت در برابر حکومت‌های سرکوب‌گر بوده و «اعمال مسالمت‌آمیز حق تعیین سرنوشت در مفهوم گسترده آن، ابزار کلیدی جهت جلوگیری و حل و فصل درگیری‌هاست.»

نکته پایانی این‌که مشروعیت و جواز اخلاقی سیاست‌ها، تصمیم‌گیری‌ها و رفتارها در بسیاری از موارد وابسته به اوضاع و احوال و رفتارهای طرف مقابل دارد. در برابر نظام حاکمی که به حق تعیین سرنوشت همه گروه‌های قومی احترام نگذاشته و در تلاش است از طریق استفاده از زور و سلاح، رویکرد انحصارگرایانه خود را تحمیل کند، جنگ مسلحانه برای احقاق حقوق خود، تحقق عدالت و زمینه‌سازی برای رعایت حق تعیین سرنوشت، از نظر اخلاقی قابل توجیه است، اما در شرایط متفاوتی که استفاده از راه حل دموکراتیک میسر است و می‌توان از طریق مشارکت در انتخابات و دیگر مکانیسم‌های مردم‌سالارانه به حقوق انسانی خود رسید، دفاع از روش‌های خشن و طی مسیر خشونت‌آمیز نادرست و غیراخلاقی خواهد بود. بنابراین در شرایط کنونی که از طریق مکانیسم‌های دموکراتیک، سهم‌گیری در تصمیم‌گیری‌های عمومی و مشارکت در تعیین سرنوشت کشور ممکن و فراهم شده است، منطقی نیست با استناد به گفته‌ها و رفتارهای شهید مزاری در دهه هفتاد به حمایت و توجیه خشونت، افراط‌گرایی و آنارشیزم پرداخت.